

جلوه‌ها و آثار ذکر خدا*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این متن شرحی است بر دعای امام سجاد علیه السلام پیرامون آثار ذکر خدا. قلب و روح انسان مرکز عواطف و احساسات است، از جمله این احساسات، محبت است. آنچه با طبع انسان سازگار هست، معمولاً انسان به آنها وابستگی و دلبستگی دارد. این محبت دارای سلسله‌مراتب طولی است. عالی‌ترین مرتبه آن «وله» و «هیام» است. «وله» حیرت از شدت محبت است و «هیام» مرتبه‌ای است که فرد از شدت عشق و محبت دیوانه و سرگشته کوی معشوق می‌گردد و همه توجهات او معطوف معشوق و همه هستی خود را فراموش می‌کند. مظهر تام عشق به خدا، حضرت ابراهیم علیه السلام است. مرتبه نازل‌تر چنین حالتی در ارتباط با دعا، خدا و ائمه اطهار علیهم السلام محقق می‌شود. برخی چنان عشقی به امام حسین علیه السلام و امیرمؤمنان علی علیه السلام دارند که حاضرند همه هستی خود را تقدیم ایشان کنند.

کلیدواژه‌ها: عشق، محبت، وله، هیام، آرامش، ذکر خدا.

«إِلَهِي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ وَعَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ
الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَلَا تَسْكُنُ
النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ؛ أَنْتَ الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ
وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ أَوَانٍ وَالْمَدْعُودُ
بِكُلِّ لِسَانٍ وَالْمُعَظَّمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ»؛ خدایا، دل‌های واله
و حیران، به عشق و محبت تو وابسته‌اند، و عقل‌های
مختلف بر معرفت تو جمع شده‌اند. دل‌ها جز با یاد
تو آرام نمی‌شوند و نفوس جز با دیدار تو سکونت
نمی‌یابند. تویی که در هر جا و مکانی ستایشت
می‌کنند و در هر زمان می‌پرستندت و در هر برهه و
زمانی وجود داری و یافت می‌شوی، و با هر زبانی تو
را می‌خوانند و در هر دلی با عظمت یاد می‌شوی.

در جمله اول این فراز، نقطه اوج عواطف انسان
در مهرورزی با خدا به نمایش درآمده و جمله دوم
بیانگر آن است که هیچ عقلی از معرفت و شناخت
خدا بی بهره نیست و خداوند متعالی عقل‌ها را چنان
آفریده است که بتوانند او را بشناسند. از این رو، هر
عقلی دست‌کم از پایین‌ترین مرتبه معرفت خداوند
بهره‌مند است. در این فراز، دو مفهوم متفاوت را
می‌بینیم که یکی با واژگانی چون «هیام» و «وله» به
عواطف و احساسات مربوط می‌شود و دیگری
شامل واژگان «نفس»، «قلب» و «عقل»، حاکی از
هویت و حقیقت انسان و مرکز عواطف، ادراکات و
احساسات و منبع شناخت اوست.

بررسی حقیقت نفس و قلب و عقل

حقیقت و هویت انسان، نفس و روح اوست که
حقیقتی ثابت و پایدار است و به‌رغم تغییرات و
دگرگونی‌های متوالی که در بدن انسان پدید

می‌آید، باقی و ثابت است. این همان حقیقتی است
که ما با واژه «من» بدان اشاره می‌کنیم، و بدن ابزار آن
به حساب می‌آید. از این نظر، حتی اگر ما در شرایطی
قرار بگیریم که هیچ‌گونه توجهی به بدن و اعضا و
اندام آن نداشته باشیم، وجود خویش یعنی نفس و
روح خود را درک می‌کنیم. این‌سینا درباره درک نفس
فارغ از همه تعلقات، و به تعبیر دیگر، درک خویشتن
در فضای خلأ مطلق، می‌گوید: شما خود را در یک
حالت و خلقت اولیه فرض کنید؛ درحالی‌که
هیچ‌گونه ناراحتی بر شما عارض نیست. به بیان دیگر،
خود را در یک فضای مطلق تصور کنید؛ درحالی‌که از
سرما و گرما عاری باشید. نه ناراحتی داشته باشید و
نه خوشی؛ نه لذت داشته باشید و نه الم؛ حتی خود
را در حالی فرض کنید که هیچ‌گونه تعلیمی از پدر و
مادر خود نیز دریافت نکرده‌اید. در یک چنین حالتی
که فقط به ذات خود توجه دارید، نه به هیچ چیز
دیگر، حتی به اعضا و اجزای خود نیز توجه ندارید،
فقط من و نفس خود را درک می‌کنید. در این حالت
نفس از همه قوای خود غافل است و فقط به خود
توجه دارد و به اینکه من هستم (ابن‌سینا، ۱۴۱۳ق، ج
۲، نمط سوم، ص ۳۴۳-۳۴۴).

پس بدن و اندام آن هویت و حقیقت انسان را
تشکیل نمی‌دهد. آن‌گاه که ما از خویشتن و «من»
سخن می‌گوییم، به بدن خود اشاره نداریم؛ چون این
بدن همواره در حال تغییر و تبدیل است و به‌رغم این
تغییرات، آنچه هویت و خویشتن ما به حساب می‌آید.
باقی است و هیچ تغییر و تبدیلی در آن پدید نمی‌آید.
حقیقت ما همان نفس و روحی است که منبع شعور،
آگاهی، احساسات و ادراکات ماست و بدن و عناصر

احساسات بدان نسبت داده می‌شود و در زبان عربی و در قرآن، علاوه بر «قلب»، واژه «فؤاد» نیز برای این حیثیت از نفس به کار می‌رود. با توجه به مترادف و اشتراک معنایی واژه قلب و فؤاد، رؤیت هم به قلب نسبت داده می‌شود و هم به فؤاد؛ قرآن درباره رؤیت فؤاد می‌فرماید: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ (نجم: ۱۱)؛ دل آنچه را دید دروغ نپنداشت. در کاربرد دیگر فؤاد در قرآن، خداوند پس از آنکه به مادر حضرت موسی علیه السلام فرمان می‌دهد که او را در دریا بیفکند تا از خطر دشمنان رهایی یابد، از او می‌خواهد که نگران فرزندش نباشد و وعده می‌دهد که فرزندش را به او برگرداند و او را از پیامبران خود قرار دهد؛ آن‌گاه می‌فرماید: ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (قصص: ۱۰)؛ و مادر موسی را دل [از ترس و اندوه] تهی گشت و هرآینه نزدیک بود که آن [راز] را فاش سازد، اگر نه آن بود که دل او را [بر صبر و ثبات] استوار کردیم تا از باوردارندگان [وعده ما] باشد.

گاهی به حسب شأن ادراکی نفس، واژه «عقل» به کار می‌رود و ادراکات نفس به عقل، که شأنی از نفس به حساب می‌آید، نسبت داده می‌شود. البته قرآن تعقل و ادراک را به قلب نیز نسبت داده است. مانند آیه ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...﴾ (حج: ۴۶) در جای خود باید بررسی شود که آیا عقل و قلب قوای نفس به حساب می‌آیند یا شئون آن. چنانکه بین حکما معروف است که عقل قوه خاصی نیست، بلکه عقل کار نفس است. همچنین قلب را نمی‌توان قوه خاصی به حساب آورد؛ چون کارهای گوناگونی بدان نسبت داده شده است که از جهت ماهیت با هم متفاوت‌اند.

مادی وجود ما، فاقد شعور و احساسات و ادراکات است و تنها ابزاری است که در اختیار روح و نفس ما قرار گرفته است تا بتوانیم به کمک آن اراده و تصمیمات خود را اجرا کنیم.

پس آنچه با لفظ «من» بدان اشاره می‌کنیم، بدن نیست، بلکه نفس و روح است که هویت انسان را تشکیل می‌دهد، و بدن ابزار آن به حساب می‌آید. البته در جای خود و در مباحث روان‌شناسی آمده است که آیا ما در کنار روح بعد غیرمادی دیگری نیز به نام «روان» داریم یا آنکه این هر دو یکی هستند. وقتی می‌گوییم من تصمیم می‌گیرم، من می‌اندیشم، من محبت دارم، من خشم و کین دارم، من می‌ترسم، در واقع «من» همان روح ماست که ما آن افعال و صفات و سایر خصلت‌ها را بدان نسبت می‌دهیم. در قرآن نیز هم واژه «نفس» و هم «روح» در کنار «قلب» و «عقل» و سایر واژگان مشابه به کار رفته است. اهل لغت و تفسیر موارد کاربرد و ویژگی‌هایی را که به لحاظ آنها هریک از آن واژگان استعمال می‌شوند، بررسی کرده‌اند.

روشن است که منظور از نفس در این بحث و در مناجات امام سجاده علیه السلام ماهیت فلسفی آن است، و اصطلاحاتی نظیر نفس اماره و نفس مطمئنه که ماهیت اخلاقی دارند و در مباحث اخلاق مطرح می‌شوند، به حسب برخی از ویژگی‌های اخلاقی نفس و روح اطلاق می‌گردند. همچنین منظور از قلب، عضو صنوبری شکل درون سینه نیست، بلکه قلب در ادبیات قرآن و احادیث و در عرف عام، حیثیتی از نفس و روح است که گرایش‌هایی چون دوست داشتن، میل و اراده، نفرت، دشمنی و

عالی‌ترین مراتب محبت نظیر «هیام» و «عشق» در ارتباط با خداوند به‌کار رفته است و پس از آن در ارتباط با اولیای خدا به‌کار می‌رود. به‌ویژه در فرهنگ شیعه حب اهل بیت علیهم‌السلام و عشق به آنها فراوان مطرح است؛ تا جایی که برخی از روی علاقه و عشق به اهل بیت علیهم‌السلام حاضرند هستی‌شان را فدا کنند.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام از جمله مظاهر تام و کامل عشق به خداوند بود. وقتی خداوند او را خلیل و دوست خود قرار داد، برخی از فرشتگان به یکدیگر گفتند: «خداوند کسی را که از نطفه پدید آمده است؛ خلیل و دوست خود قرار داد و به او ثروت عظیم بخشید.» خداوند به فرشتگان وحی کرد که وارسته‌ترین فرشته را از میان خود برگزینند. آنان جبرئیل و میکائیل را برگزیدند و خداوند آن دو را به صورت انسان به زمین فرستاد. آن روز حضرت ابراهیم همه گوسفندان خود را جمع کرده بود؛ چه آنکه، حضرت ابراهیم چهار هزار چوپان داشت و چهار هزار سگ گله که در گردن هریک از آنان قلاده‌ای زرین آویخته بود؛ گوسفندان آن حضرت به چهل هزار می‌رسید و شتران و گاوان فراوانی داشت. آن دو فرشته در دو سوی گله‌های حضرت ابراهیم ایستادند و یکی از آن دو، با صدایی زیبا و بلند گفت: سبوح قدوس؛ دیگری گفت: رب الملائكة والروح. حضرت ابراهیم با شنیدن نام معشوق خود چنان به وجد آمد که مدهوش شد و وقتی به خود آمد فرمود: اگر آنچه را گفتید بازگوید، نیمی از مالم را به شما می‌بخشم. این قضیه یک بار دیگر تکرار شد و سرانجام در مرتبه سوم گفت: اگر دوباره آن را بازگوید، مال و فرزندان و جسمم از آن شما باشد.

یک دسته از آنها انفعال است و دسته دیگر فعل. به عبارت دیگر، قلب همان نفس انسان است؛ از آن نظر که ادراکات، احساسات و عواطف دارد. حتی قرآن انتخاب و اختیار را نیز به قلب نسبت داده است: ﴿لَا يَأْخُذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يَأْخُذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (بقره: ۲۲۵)؛ خدا شما را به سوگندهای سرزبانی مؤاخذه نمی‌کند؛ ولی بدانچه دل‌هاتان برمی‌گزیند، مؤاخذه می‌کند.

جلوه‌های عشق و محبت به خدا و اولیای او

چنان‌که گفتیم، قلب و روح انسان مرکز عواطف و احساسات است. البته حیوانات نیز کم‌وبیش از عواطف و احساسات برخوردارند، اما احساسات انسان شدیدتر است و تنوع بیشتری دارد. از جمله انسان محبت دارد؛ یعنی آنچه را که با طبعش سازگار است، دوست می‌دارد و به آنها دل‌بستگی دارد. پس وقتی کسی می‌گوید که فلان نوشیدنی یا خوردنی و یا دانش را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، یعنی آن امور با طبع او ملایم و سازگارند و چون کششی در نفس خود به سوی آنها مشاهده می‌کند، آنها را جذب می‌کند. البته محبت سلسله‌مراتب طولی دارد و «وله» و «هیام» عالی‌ترین مراتب آن به‌شمار می‌آیند. «وله» به معنای حیرت حاصل از شدت محبت است و «هیام» به مرتبه‌ای از محبت اطلاق می‌شود که شدت عشق و محبت، عاشق را دیوانه و سرگشته کوی معشوق کرده است. در این مرحله، همه توجهات عاشق معطوف به معشوق می‌شود و خود را فراموش می‌کند و همه هستی خود را در کف معشوق می‌یابد. در ادبیات مذهبی ما، به‌ویژه در مناجات‌ها،

آرامش و تسکین روح با ذکر خدا و تحلیل فلسفی و روان‌شناختی

در مقابل حالت دلدادگی و عشق و محبت، روح انسان گاهی دچار اضطراب و نگرانی‌هایی نیز می‌شود که برای انسان رنج‌آور است و به‌رغم اینکه انسان چنین حالتی را نمی‌پسندد و میل ندارد که بدان مبتلا شود، گریزی از آن نیست؛ تاجایی که به سبب فراگیری حالت اضطراب و منفک نبودن زندگی انسان از این حالت، برخی فلاسفه غربی و به‌ویژه انگزیستانسیالیست‌ها، در مقابل فلاسفه یونان و فلاسفه مسلمانان که انسان را «حیوان ناطق» می‌دانند، انسان را «حیوان مضطرب» معرفی می‌کنند و معتقدند که «اضطراب» فصل حقیقی انسان است، نه نطق. از دیدگاه قرآن و آموزه‌های دینی ما، تنها دارویی که می‌تواند اضطراب انسان را درمان کند و دلهره و نگرانی او را برطرف کند و به او آرامش بخشد، یاد خداست: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸)؛ آنان که ایمان آورند و دل‌هاشان به یاد خدا آرام یابد. آگاه باشید که دل‌ها تنها با یاد خدا آرام می‌یابد.

در مقابل حالت اضطراب، حالت اطمینان و آرامش قرار دارد که از مقوله شناخت نیست و از حالات احساسی به‌شمار می‌آید. در مباحث روان‌شناختی، حصول آرامش را آرمان روان‌شناسان معرفی کرده‌اند. با توجه به آنکه امروزه اضطراب و ناآرامی بزرگ‌ترین درد بشر شناخته شده است، داروهای آرامش‌بخش جزو پرمصرف‌ترین و گران‌ترین داروها هستند و به‌ویژه در غرب بیشترین کلینیک‌ها برای معالجه اضطراب‌ها و نگرانی‌هاست؛

اینجا بود که فرشتگان به حکمت انتخاب خداوند پی بردند (فیض کاشانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۲۵-۳۲۶). مرتبه نازل‌تر چنین حالتی در ارتباط با اولیای خدا تحقق می‌یابد و بر این اساس، برخی چنان به اهل بیت علیهم‌السلام و از جمله به امام حسین علیه‌السلام عشق می‌ورزند که وقتی نام آن حضرت را می‌شنوند، مانند کسی که هدیه‌ای بزرگ و بی‌مانندی به او داده‌اند، چنان خوشحال می‌شوند که در پوست خود نمی‌گنجند. این ویژگی روح انسان است که وقتی دل به کسی سپرد، حاضر است هستی خود را تقدیم او کند و از شنیدن نام معشوقش سرمست می‌شود؛ چه رسد به اینکه خودش او را ببیند و با او انس گیرد. در ادبیات دینی ما، به‌ویژه در دعاها و مناجات‌ها اشارات فراوانی به وجود چنین حالاتی در اهل بیت علیهم‌السلام هنگام ارتباط با خداوند یافت می‌شود. از جمله امیر مؤمنان علیه‌السلام، چنان عاشق خداوند بود که برخی شب‌ها در راز و نیاز و مناجات خود با خداوند چندین بار غش می‌کرد. شاید برخی تصور کنند که آن حالات فقط از خوف خدا بوده است؛ در صورتی که همه آن حالات از خوف خدا نبوده است و شدت عشق به خداوند، و شوق به لقا و انس با او نیز چنین حالاتی را در پی دارد. اما بسیاری از مردم که نمی‌دانند و نمی‌فهمند که می‌توان عاشق خدای نادیده شد و از فرط عشق به او سر از پا نشناخت و بی‌تاب و مدهوش گردید، بی‌تابی و غش کردن از خوف خدا را باور دارند؛ اما باور ندارند که کسی از روی عشق و محبت به خدا از خود بی‌خود و مدهوش شود.

دست قدرت الهی، فطرت کمال‌جویی را در انسان قرار داده و این میل، انگیزه تلاش، پیشرفت و تکامل را در انسان پدید آورده است؛ اما مقصد تکامل انسان در عالم ممکنات نیست. از این رو، انسان هر چقدر هم به امکانات و ثروت محدود دنیا دست یابد، باز سیر نمی‌شود و اگر همه مرزهای عالم ممکنات را درنوردد، عطش کمال‌جویی و تعالی‌خواهی او فرو نمی‌نشیند. نقطه‌نهایی تعالی و تکامل انسان قرب الهی است و با رسیدن به آن انسان به کمال مطلوب خود دست می‌یابد و به آرامش ابدی و پایدار می‌رسد. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَسْكُنُ النَّفْسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ»؛ نفوس جز با دیدار تو آرامش و سکونت نمی‌یابند. یعنی هدف غایی انسان رؤیت خدا و لقاء الله و رسیدن به مرحله‌ای است که هیچ حجاب و حائلی بین انسان و خدا نباشد. این همان مقصدی است که انسان برای نیل بدان آفریده شده است، و وقتی به این مقصد رسید، قرار می‌گیرد و آرامش می‌یابد. البته چون انسان‌ها ظرفیت‌های وجودی متفاوتی دارند، مراتب بهره‌مندی آنها از قرب و لقای الهی متفاوت است و همه در این زمینه مشترک‌اند که با رسیدن به لقای الهی و کمال متناسب با ظرف وجودی‌شان به هدف و مقصد ابدی خویش دست یافته‌اند.

منابع

ابن‌سینا، حسین‌بن عبداللّه، ۱۴۱۳ق، الاشارات و التنبیها، بیروت، دارالنعمان.
فیض کاشانی، ملّامحسن، ۱۴۱۹ق، تفسیر صافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

اما چون آنان به داروی اصلی و عامل اساسی رفع اضطراب پی نبرده‌اند، داروهای آرامش‌بخشی که ساخته‌اند تخدیرکننده است و کارشان تضعیف فهم و درک و احساس انسان است. در نتیجه، به بیمار احساس بی‌خیالی دست می‌دهد. آنچه برای انسان لذت‌بخش و مطلوب است، داشتن فهم و درک قوی تخدیرنشده همراه با آرامش است و تنها راه تحصیل آن عمل به نسخه قرآن است که یاد خدا را برطرف‌کننده اضطراب و نگرانی، و عامل آرامش‌بخش معرفی می‌کند.

تحصیل آرامش با ذکر خدا نیازمند تحلیل فلسفی و روان‌شناختی است و یکی از تحلیل‌هایی که در این باره می‌توان بیان کرد این است که روح ما همواره فعال و در حال حرکت است و نمی‌تواند آرامش داشته باشد و پیش‌رونده و تحول‌خواه است. «روح» هم خانواده «ریح» به معنای باد است و شاید این اشتراک به دلیل خصلت حرکت است که در هر دو وجود دارد. وقتی می‌گویند روح ذاتاً متحرک و پویا و بی‌قرار است، یعنی روح انسان ذاتاً طالب کمال است و تا به نقطه اوج تکامل خویش نرسد، از حرکت نمی‌ایستد. انسان طالب کمال بی‌نهایت است و تجربه ثابت کرده است که هیچ چیز محدودی نمی‌تواند انسان را قانع کند. اگر او به دنبال ثروت و قدرت باشد، حتی اگر کره زمین در اختیار او قرار گیرد قانع نمی‌شود و در پی آن است که راهی به سایر کرات آسمانی پیدا کند و آنها را به تصرف خود درآورد.

بزرگان و علما وجود این میل کمال‌جویی و در جست‌وجوی کمال مطلق بودن را دلیلی برای توحید و فطرت خداجوی انسان دانسته‌اند. بدین معنا که